

تحلیل تواضع بر اساس اندیشه‌های فیلسوفان اخلاق معاصر غربی

محسن جاهد*
 سحر کاوندی**
 جلیل رحمانی***

چکیده

یکی از فضایل مهم در حوزه اخلاق، «تواضع» است و فیلسوفان اخلاق در باب ماهیت تواضع و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن بسیار سخن گفته‌اند. در این پژوهش به تبیین و تحلیل دیدگاه‌های فیلسوفان اخلاق معاصر غربی پرداخته شده است؛ این نظریات را می‌توان در چهار گروه دسته‌بندی کرد: ۱. نظریه باورمحور؛ ۲. نظریه مبتنی بر غفلت؛ ۳. نظریه میل‌محور؛ ۴. نظریه مبتنی بر عدم تقارن. با تحلیل این نظریات معلوم می‌شود که برخی از آنها نه جامع‌اند و نه مانع و برخی دیگر از توجیه فضیلت بودن تواضع ناتوان‌اند. در نهایت نظریه «میل‌باور» به عنوان نظریه مختار برگزیده شده که به نظر می‌آید از اشکالات وارد بر دیدگاه‌های چهارگانه مذکور مصون است.

واژگان کلیدی

فضیلت، تواضع، نظریه میل‌محور، نظریه مبتنی بر غفلت، نظریه باورمحور، نظریه مبتنی بر عدم تقارن، نظریه میل‌باور.

طرح مسئله

یکی از اوصاف اخلاقی که انسان‌ها در فضیلت بودن آن اتفاق نظر دارند، تواضع^۱ است؛ اما نظریه‌های

Jahed.mohsen@znu.ac.ir

*. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.

** . دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.

*** . کارشناس ارشد اخلاق دانشگاه زنجان.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۶

۱. «Modesty» واژه‌ای است که امروزه در ادبیات، معادل تواضع قرار می‌گیرد؛ اما در مکتوبات قرون وسطا معمولاً از واژه «Humility» استفاده می‌شده است.

اخلاقی رایج همچون فایده‌گرایی و وظیفه‌گرایی، بحث‌های نظام‌مند و مبسوطی در باب ماهیت آن طرح نکرده‌اند. در دهه‌های اخیر با اوج گرفتن اخلاق فضیلت، توجه به این فضیلت و مؤلفه‌های آن، یکی از دغدغه‌های این نظریه اخلاقی بوده است.

مباحث اخلاق فضیلت عموماً در دو بخش طرح می‌شوند:

الف) مباحث عام: این دسته از مباحث مربوط به ماهیت فضایل، جایگاه آنها و به‌طور کلی بیان نقاط ضعف و قوت اخلاق فضیلت است؛

ب) مباحث خاص: این دسته از مباحث مربوط به بحث از فضیلتی خاص، تبیین ماهیت آن، نحوه اکتساب آن و ... می‌باشد. از جمله مباحث این دسته، تبیین از فضیلت تواضع، اهمیت و جایگاه آن است. (Statman, 1992: 420)

برخی فیلسوفان اخلاق در آثار اخلاقی خود ضمن توجه به تواضع، دیدگاه‌های متفاوتی را در خصوص آن اتخاذ کرده‌اند؛ گاه آن را فضیلت شمرده و گاه آن را در ردیف ردایل اخلاقی قرار داده‌اند. در اندیشه اخلاقی ارسطو، تواضع به‌عنوان فضیلت مطرح نبوده است. وی واژه‌ای را به کار می‌برد که در انگلیسی آن را به «pride» ترجمه کرده‌اند که به معنای غرور، تکبر، عزت نفس و ... است. ارسطو این مفهوم را بنیان بسیاری از فضایل دانسته که در نگاه نخست به نظر می‌آید مفهومی در مقابل تواضع باشد؛ (Taylor, 2002: 85) درحالی‌که از بیان شارحان ارسطو می‌توان دریافت که مراد وی همان عزت نفس است، نه فخر فروشی، تکبر یا مفاهیمی مانند آن. (Devettere, 2002:77) بنابراین نمی‌توان این مفهوم ارسطویی را دقیقاً در تقابل با تواضع قرار داد.

با ظهور مسیحیت، مفهوم تواضع در اندیشه غربی طرح می‌شد و مسیحیت تواضع را فضیلتی برجسته دانسته، در کانون مباحث اخلاقی خود قرار داد.^۱ (Richards, 2001: 815) در دوره مدرن، برخی از فیلسوفان به این مسئله پرداخته و دیدگاه‌های متفاوتی در این باب ابراز کرده‌اند. اسپینوزا تواضع را دردی می‌داند که در اثر ملاحظه ضعف و بیچارگی ما از جانب خودمان حاصل می‌شود؛ وی تواضع را متضاد با «ازخودخرسندی» یا لذتی معرفی می‌کند که از ملاحظه قدرت خویش، در درون ما ایجاد می‌شود. (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۲۰۷) او «از خودخرسندی» را می‌ستاید و فروتنی را به دلیل آنکه برآمده از عقل نیست، فضیلت نمی‌داند. (همان: ۲۶۵ - ۲۶۳) کانت محدود کردن ارادی خودخواهی خویش را به نفع خودخواهی دیگران، تواضع می‌داند و آن را به‌عنوان یک فضیلت محسوب می‌کند. (کانت، ۱۳۸۳: ۱۳۵) بن‌زیو^۲

۱. در ادامه این نوشتار، دیدگاه مسیحیت با تفصیل بیشتری ارائه خواهد شد.

2. Ben-Ze'ew.

دیدگاه کانت را چنین جمع‌بندی می‌کند: «تواضع ... در کانت مستلزم آن است که انسان خودش را با دیگران برابر ارزیابی کند»؛ (Ben-Ze'ew, 1993: 240 - 241) بدین معنا که نه خود را برتر از دیگر انسان‌ها بداند و نه آنکه به مقتضای ارزش ذاتی هر انسانی، خود را پایین‌تر از دیگران ارزیابی کند.

نیچه فرد متواضع را به کرمی تشبیه کرده است که چون پای روی آن نهاده شود، خود را جمع می‌کند تا خطر له شدن را کاهش دهد. (نیچه، ۱۳۸۶: ۲۹) از همین‌رو از نگاه وی، تواضع رذیلتی بیش نیست. سیدجوینک^۱ نیز تواضع را فضیلت نمی‌داند؛ زیرا تعریف تواضع آن است که شخص درحالی‌که دستاوردها و موفقیت‌های بالایی دارد، خود را پایین ارزیابی کند. در واقع از نظر او چنین ارزیابی پایینی، وقتی که فرد دارای دستاوردهای غرورآمیزی است، مبتنی بر نوعی تعافل و برآورد نادرست و غیر دقیق از خویش است و از همین‌رو تواضع نمی‌تواند اخلاقاً امری مطلوب باشد. (Richards, 2001: 815)

در چند دهه اخیر، با احیای اخلاق فضیلت، مباحث گسترده‌ای در باب تواضع طرح شده است که می‌توان آنها را در پاسخ به پرسش‌های زیر دانست: تعریف تواضع چیست؟ آیا اساساً تواضع فضیلت است؟ اگر تواضع را فضیلت بدانیم، کدامیک از مؤلفه‌ها، آن را شایسته چنین اتصافی می‌کند؟ شرایط لازم و کافی آن کدام‌اند؟ نوشتار حاضر در پی آن است تا مهم‌ترین دیدگاه‌هایی را که فیلسوفان اخلاق معاصر غرب در این خصوص بیان کرده‌اند، معرفی و نقد کند و در نهایت نظریه برگزیده را - به‌زعم نویسندگان - ارائه دهد.

ماهیت تواضع

در باب ماهیت تواضع، تعاریف، تفاسیر و نظریه‌های متفاوت و گاه متعارضی طرح شده است. با کاوش در میان این نظریه‌ها، می‌توان آنها را در چهار گروه عمده جای داد:

الف) نظریه‌های باورمحور؛

ب) نظریه مبتنی بر غفلت؛

ج) نظریه‌های میل‌محور؛

د) نظریه مبتنی بر عدم تقارن.

ابتدا هر یک از نظریه‌های مذکور را طرح و سپس ارزیابی خواهیم پرداخت.

یک. نظریه‌های باورمحور

معروف‌ترین تعاریف از تواضع آنها هستند که مؤلفه اصلی خود را باور و اعتقاد شخص متواضع قرار داده‌اند. شاید شایع‌ترین تعاریف از تواضع در میان عامه مردم نیز همین نوع تعاریف باشند: شخصی

1. Henry Sidgwick.

متواضع است که خود یا مهارت‌ها، دستاوردها و دارایی‌های خود را ناچیز و معمولی ارزیابی کند. (Schueler, 1997: 467) در این نوع از تعاریف، مؤلفه اصلی تواضع آن است که فرد متواضع باور دارد که خودش، دستاوردهای خاص او یا به‌طور کلی همه دستاوردهایش دارای ارزش کمی است.

این دیدگاه با نقدهای بسیاری مواجه شده است؛ از جمله آنکه: اگر صرفاً پایین ارزیابی کردن خود، مؤلفه اصلی و شرط لازم تواضع باشد، آنگاه باید شخصی را که مثلاً در مسابقه دو، همواره نفر آخر است و به‌درستی دستاوردهایش را در این مسابقات ناچیز و بی‌ارزش می‌داند، متواضع بدانیم؛ حال آنکه بنابر شهادهای اخلاقی ما، چنین فردی دستاوردی ندارد تا بخواهد متواضع باشد و ما او را عرفاً متواضع نمی‌دانیم؛ (Ibid: 468) اما اگر این فرد در مسابقات دو، پیوسته پیروزی‌های درخشانی کسب کند و علی‌رغم آن، دستاوردهای خود را پایین بداند و به این امر باور داشته باشد، آنگاه این باور او کاذب خواهد بود. به عبارت دیگر در این حالت، فرد متواضع به‌خطا خود را پایین ارزیابی کرده است. اشکالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا تواضع - براساس این تعریف - فضیلت محسوب می‌شود و آیا فضایل می‌توانند بر یک خطای معرفتی بنا شوند؟ به نظر می‌رسد چنین ویژگی روحی را نمی‌توان فضیلت نامید. (Ibid)

دیدگاه دیگری که می‌توان آن را ذیل نظریه‌های باورمحور در باب تواضع جای داد، نظریه بزرگان مسیحیت همچون آکویناس است. مطابق این دیدگاه، از آنجا که هر خیر و خوبی‌ای که انسان در زندگی کسب می‌کند، از جانب خداوند است، شخص موفقی که دستاوردهای بزرگی در زندگی به دست آورده، نباید آنها را از خود بداند؛ بلکه باید همه آنها را از جانب خداوند و منتسب به او بشمارد. بر این اساس، دیگر جایی برای فخرفروشی نخواهد بود و چنین شخصی باید خود را کم‌ارزش دانسته، تواضع بورزد. (Richards, 2001: 815) دنیل استتمن^۱ این نوع نگاه را ناشی از عقیده به پرستش خداوند در چارچوب‌های دین - یهود و مسیحیت^۲ - دانسته است. از نظر وی، اقتضای پرستش آن است که موجود مورد پرستش دارای علو و برتری و پرستنده نیز پایین‌تر و فروتر باشد. بنابر بینش کتاب مقدس، آدمی در مقایسه با عظمت خداوند، جز خاک و خاکستر نیست. (سفر تکوین، ۲۸ - ۲۷) این دیدگاه در باب تواضع را، دیدگاه «خودارزیابی درست»^۳ نیز می‌توان نامید. (Statman, 1992: 430-431)

نقطه قوت این تلقی آن است که اگر پیش‌فرض‌های آن پذیرفته شوند، دیدگاهی است که در عین بزرگ‌پنداشتن انسان موفق، نسبت به خداوند، بزرگی وی کوچک و ناچیز انگاشته می‌شود؛ به این معنا که اگر انسان دستاوردهای مهمی در زندگی داشته باشد، می‌تواند علی‌رغم توجه به اهمیت این

1. Daniel Statman.

۲. در اندیشه اسلامی نیز چنین است.

3. Accurate self - assessment.

دستاوردها، در قیاس خود با آفریننده‌اش بدون آنکه در دام باوری کاذب گرفتار آید، به کوچکی و کم‌ارزشی خود معتقد شود و تواضع بورزد.

اسکیولر بر این دیدگاه، سه اشکال وارد کرده است: (Schueler, 1997: 470-471)

الف) این دیدگاه همراهی با جبرگرایان است؛ با این تفاوت که جبرگرایان تمام مسئولیت فعل آدمی را - چه خوب و چه بد - از وی سلب می‌کردند؛ اما این تلقی از تواضع، مسئولیت افعال خوب را از

انسان سلب کرده، مسئولیت افعال بد وی را بر دوش خود او می‌اندازد.

ب) اعتقاد به این دیدگاه مستلزم آن است که هیچ فردی به دلیل موفقیت‌هایش مستحق احترام و مدح نباشد.

ج) نتیجه این تلقی از تواضع آن است که نتوانیم خداوند را به صفت تواضع متصف کنیم.^۱

در مورد اشکالات اسکیولر، چند نکته قابل ذکر است: در پاسخ به اشکال اول می‌توان گفت هرچند در این دیدگاه، خوبی‌ها منتسب به خدا شده‌اند، این بدان معنا نیست که خود انسان، هیچ نقشی در این دستاوردها ندارد؛ بلکه منظور آن است که خداوند مالک و منشأ اصلی آنها بوده و انسان با کوشش خود آنها را کسب کرده است. بر این اساس، خوبی‌ها حقیقتاً - نه مجازاً - به انسان نیز منتسب می‌شوند و به همین دلیل است که با انجام فعل خوب، آدمی مستحق پاداش و مدح می‌گردد. با این توضیح، اعتقاد به این نظریه اصلاً همراهی با جبرگرایان نخواهد بود. پاسخ اشکال دوم نیز با توجه به توضیحات مذکور آشکار می‌گردد؛ اما در باب اشکال سوم باید گفت هیچ ضرورتی ندارد که هر صفت خوب و نیکویی که به انسان‌ها نسبت داده می‌شود، به خداوند نیز قابل انتساب باشد. تواضع برای انسان، صفتی پسندیده و ممدوح است؛ چراکه آدمی در قیاس با خالق خود، بسیار کوچک و کم‌مقدار است، اما خداوند بزرگ به اقتضای بزرگی و عظمتش، شایسته تکبر است.

دیدگاه سومی که ذیل دیدگاه‌های باورمحور قرار می‌گیرد، دیدگاه اُون فلنگان^۲ است. (Allhofs, 2010: 171; Maes, 2004: 486) وی تواضع را چنین تعریف کرده است: شخص متواضع کسی است که فهم کاملاً درستی از دستاوردها و ارزش‌های خود داشته باشد؛ اما آنها را بیش از حد ارزیابی نکند. او این دیدگاه را دیدگاهی «غیر بالانگر»^۳ نامیده است. (Schueler, 1997: 471) از نظر فلنگان، انسان‌ها معمولاً درک درستی از خود ندارند و بسیاری از آزمایش‌های روان‌شناختی نشان

۱. قرآن کریم هرگز خداوند را به صفت تواضع متصف نکرده است؛ بلکه برعکس او را با صفت «متکبر» خوانده است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (حشر / ۲۳)

2. Owen Flanagan.

3. Non-overestimation.

داده است که آنها معمولاً خود را بالاتر از حد واقعی، ارزیابی و ارزش‌گذاری می‌کنند. لذا برای متواضع خوانده شدن نیازی نیست که مردم خود را در سطح پایین ارزیابی کنند و در تعریف تواضع «ارزیابی پایین از خود» لحاظ شود؛ بلکه همین که انسان‌ها خود را بالاتر از حد واقعی ارزیابی نکنند، کافی است تا متواضع باشند. (Maes, 2004: 486)

در برابر این دیدگاه فلنگان باید پرسید: چگونه شخصی که دستاوردهای والا و فهم درستی از بزرگی این موفقیت‌ها و دستاوردهای خود دارد، می‌تواند تواضع بورزد؟ پاسخ وی آن است که فرد متواضع علاوه بر درک درست از دستاوردهای خود، درکی درست از مقیاس‌های کیهانی و ابدیت نیز دارد و وقتی دستاوردهای خود را در مقایسه با مقیاس‌های کیهانی و ابدیت می‌سنجد، مشاهده می‌کند که آنها بسیار ناچیز و کم‌مقدار هستند و از همین‌رو آنها را کم‌ارزشیابی کرده، تواضع می‌ورزد. (Schueler, 1997: 481)

دیدگاه فلنگان با نقدهایی مواجه شده است. برخی از منتقدان معتقدند اگر شخصی دارای دستاوردهای بسیار بزرگی باشد و در یک ارزیابی درست، خود را شخصی منحصر به فرد بداند یا حتی خود را نسبت به جایگاه واقعی خویش، اندکی پایین‌تر هم ارزیابی کند، معمولاً چنین شخصی را متواضع نمی‌دانیم. (Smith, 2008: 27 - 28) هانس مائس^۱ با بر شمردن مثال نقضی، این نقد را روشن‌تر بیان کرده است: فرض کنید شخصی کتاب فوق‌العاده‌ای در فلسفه نوشته و یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان است. حال اگر این شخص، کتاب خود را اثری فوق‌العاده و خود را یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان بداند، عرفاً او را متواضع نمی‌دانیم. حال آنکه بنا به تعریف فلنگان باید او را متواضع دانست. (Maes, 2004: 486)

اشکال دیگر این دیدگاه آن است که اگر شخص کم‌استعداد و دارای دستاوردهای ناچیزی، خود را بالا ارزیابی نکند، براساس تعریف فلنگان باید وی را متواضع قلمداد کنیم؛ حال آنکه بنا بر شهودهای اخلاقی ما چنین فردی متواضع نامیده نمی‌شود. (Allhofs, 2010: 171)

با توجه به اشکالات وارد بر دیدگاه‌های سه‌گانه نظریه باورمحور، «بیش از حد ارزیابی نکردن» یا «کمتر از حد ارزیابی کردن» نمی‌تواند شرط لازم یا شرط کافی برای تواضع محسوب شود. به عبارت دیگر، با در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها تعریف نه جامع است و نه مانع و در هر دو تعریف با مواردی مواجه خواهیم شد که با شهودهای اخلاقی ما ناسازگارند. گرچه دیدگاه دوم (منتسب به بزرگان مسیحی) در صورت پذیرش پیش‌فرض‌ها، قابل قبول‌تر می‌نماید؛ البته این دیدگاه هم در قیاس انسان با خداوند معنا پیدا می‌کند؛ بدین معنا که اگر آدمی خود را نسبت به خداوند کوچک بینگارد، آنگاه نسبت به وی تواضع ورزیده است؛ اما لزوماً در برابر انسان‌ها متواضع نخواهد بود؛ چراکه ممکن است خود را در قیاس با آنها

1. Hans Maes.

بالا تر ببیند و نسبت به آنها تواضع نورزد؛ حال آنکه بیشتر آموزه‌های اخلاقی در باب تواضع، معطوف به تواضع‌ورزی در برابر دیگر انسان‌ها است.

دو. نظریه مبتنی بر غفلت

این دیدگاه را جولیا درایور^۱ طرح کرده است. درایور در مخالفتی صریح با دیدگاه ارسطو که در تعریف و تحقق فضیلت، «معرفت» را شرط اساسی می‌داند، آن را دارای موارد نقض بسیاری می‌داند؛ از جمله تواضع، خیرخواهی کورکورانه و اعتماد. از نظر وی، در تحقق این فضایل نه تنها معرفت شرط نیست، که نوعی «غفلت»، اساس آنها را تشکیل می‌دهد. از همین رو وی این دسته از فضایل را «فضایل مبتنی بر غفلت»^۲ می‌نامد.

درایور تواضع را دارای سه مؤلفه می‌داند: (Driver, 1999: 827)

۱. شخص خود را در جنبه‌ای خاص، پایین ارزیابی کند.

۲. ارزیابی پایین باید محدود باشد؛ به طوری که شخص خود را به شکل افراطی پایین ارزیابی نکند.

۳. واقعاً خود را پایین تر ارزیابی کند.

در توضیح مؤلفه ۱ باید خاطر نشان کرد که تواضع مقوله‌ای وصفی^۳ است؛ بدین معنا که باید درباره چیزی باشد؛ یعنی فرد باید نسبت به امر یا اموری متواضع باشد. بر این اساس، برای تواضع دو صورت قابل تصور است: تواضع جامع و تواضع محدود. در تواضع جامع، شخص نسبت به تمام دستاوردهای خود متواضع است و آنها را کم ارزش گذاری می‌کند؛ اما در تواضع محدود، فرد تنها نسبت به یک یا چند دستاورد خود متواضع است و آنها را کم ارزش می‌شمارد.^۴

اکنون پرسش آن است که آیا اگر کسی در جنبه‌ای خاص تواضع بورزد، می‌توان او را متواضع دانست؟ پاسخ درایور مثبت است؛ اما ممکن است کسی معتقد باشد تنها در صورتی می‌توان شخص را متواضع دانست که نسبت به تمام دستاوردهای خویش متواضع باشد. درایور می‌گوید کم‌ارزش‌گذاری‌ای که وی برای تواضع در نظر دارد، از دو جهت محدود است: الف) قلمرو؛ ب) عمق. از نظر وی، افراد معمولاً در یک یا چند جنبه متواضع‌اند، مثلاً نسبت به مهارت‌ها و موفقیت‌های شغلی‌شان یا نسبت به دارایی‌هایشان متواضع‌اند؛ اما ممکن است نسبت به ویژگی‌های اخلاقی خودش متواضع نباشند (محدودیت در قلمرو). از

1. Julia Driver.

2. Virtue of ignorance .

3. adjectival.

۴. اسکیولر برای تواضع، دو شکل در نظر گرفته است: ۱. تواضع جامع (Globally Modesty)، ۲. تواضع متمرکز

(Schueler, 1997: 474). (Focused Modesty)

سوی دیگر، کم‌ارزش‌گذاری نباید آنقدر شدید و افراطی باشد که منجر به ردیلت تحقیر نفس گردد (محدودیت در عمق). محدودیت در عمق همان شرطی است که درایور در مؤلفه ۲ آورد؛ اما مؤلفه ۳ شرطی است که تواضع واقعی را از تواضع تصنعی جدا می‌کند. لازمه تحقق مؤلفه ۳ آن است که شخص واقعاً از دستاوردها و موفقیت‌های بزرگ و سترگ خویش غافل باشد، و گرنه اگر بداند چه دستاوردهای عظیمی دارد، ولی وانمود کند که آنها کم‌ارزش هستند، در واقع تواضع تصنعی از خود بروز می‌دهد که چنین تواضعی در زندگی اجتماعی عوارض و تبعات بدی در پی خواهد داشت؛^۱ برای نمونه، مخاطب چنین شخصی احساس خواهد کرد که وی به منظور حمایت از او یا منت‌گذاری بر او تواضع می‌ورزد. (Ibid)

به عبارت دیگر، شاید درایور می‌خواهد بگوید اگر چنین شخصی نسبت به دستاوردهای بزرگ خود کاملاً آگاه باشد، دیگر نمی‌تواند آنها را واقعاً پایین ارزیابی کند تا متواضع محسوب شود و در چنین حالتی وی دچار پارادوکس مور^۲ خواهد شد؛ در توضیح پارادوکس مور چنین گفته‌اند که اگر شخصی اظهار کند: «در خارج از خانه باران می‌بارد؛ اما من به آن اعتقادی ندارم»، دچار پارادوکسی آشکار شده است؛ چراکه نفس خبر دادن از بارش باران، حاکی از اعتقاد گوینده به آن است؛ حال آنکه جمله بعدی وی تصریح بر عدم اعتقاد وی بر آن دارد؛ همین مطلب دقیقاً در جایی پیش می‌آید که فرد می‌داند دارای دستاوردهای بزرگی است؛ اما آنها را بزرگ نمی‌داند و تواضع می‌ورزد. از همین‌رو برای متواضع بودن لازم است شخص نسبت به دستاوردهای بزرگ خود تا حدی غفلت داشته باشد، و گرنه اگر از آنها آگاه باشد، در مقام ارزیابی نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد.

پرسشی که به نظر می‌آید درایور باید پاسخی برای آن فراهم کند، آن است که اگر غفلت را یکی از مؤلفه‌های اساسی تواضع بدانیم، آنگاه چگونه می‌توان آن را فضیلت محسوب کرد و ارزش اخلاقی برای آن قائل شد؟ پاسخ درایور - از موضع نتیجه‌گروانه - این است که تواضع، نتایج خوب اجتماعی به بار می‌آورد. فرد متواضع به سبب بی‌توجهی به ارزیابی خود، دچار فخرفروشی نشده، در نتیجه حسادت دیگران را بر نخواهد انگیخت. این تبیین خصوصاً در صورتی قانع‌کننده‌تر خواهد بود که ما فضایل را اموری اصلاح‌کننده^۳ بدانیم.^۴ (Ibid, p. 828)

۱. یکی از ویژگی‌های فضیلت از نظر فلیپا فوت آن است که فضایل، اموری اصلاح‌کننده هستند، به این معنا که فضایل کاستی‌ها و زشتی‌های عملی و نفسانی انسان را اصلاح می‌کنند و این اصلاح‌گری در صورتی محقق خواهد شد که فضایل و از جمله تواضع واقعی باشد، نه تصنعی؛ درحالی‌که بنابر نظر درایور، اگر چنین فضایی مبتنی بر آگاهی باشند، تصنعی خواهند بود، نه واقعی. (Foot, 2009: 8)

2. Moor Paradox.

3. Corrective.

۴. اسکویلر پارادوکس مور را به نقل از فلنگان بیان کرده و در موردی، غیر از آنچه ما در متن آوردیم، به کار گرفته است. (Schueler, 1997: 478)

موضع درایور در باب تواضع با اشکالات زیادی مواجه شده که برخی از آنها عبارتند از: الف) اگر فضیلت مبتنی بر غفلت باشد، آنگاه فضیلت، غیر اختیاری خواهد بود؛ لیکن از آنجا که اخلاق حیطه احوال و افعال اختیاری انسان است، از این رو ابتدای فضایل بر غفلت که منافی با اختیاری بودن فضایل است، نمی‌تواند موضعی مقبول باشد. به همین جهت دشوار است که بپذیریم انسان نتواند عامدانه و از روی اختیار تواضع بورزد. (Statman, 1992: 423)

ب) برخلاف نظر درایور که معتقد است فضایل نتایجی مطلوب دارند، ممکن است نتایج بدی نیز در پی داشته باشند؛ به این صورت که غفلتِ شخص نسبت به دستاوردها و داشته‌های خود، ممکن است این گمان را در او تقویت کند که فاقد کمالات دیگران است و در نتیجه نسبت به آنها حسادت ورزد یا آنکه امکان دارد چنین غفلتی در وی این فکر را به وجود آورد که او استحقاق هیچ شایستگی‌ای را ندارد و این خود منجر به پدید آمدن نوعی احساس حقارت و در نتیجه احساس نوکرمآبی در وی شود. (Ibid: 424)

ج) کم‌ارزش‌گذاری لزوماً تواضع محسوب نمی‌شود. برای نمونه، فیلسوفی را در نظر آورید که به دلیل آنکه قادر به ارزیابی درست و دقیق همکاران خود نیست، از رتبه خود در میان فیلسوفان هم‌عصرش آگاه نخواهد بود؛ حال آنکه در واقع وی بهترین فیلسوف روزگار خود است. او خود را یکی از مهم‌ترین فیلسوفان روزگار خویش می‌داند و به دانشجویانش می‌گوید هرچند بزرگ‌ترین فیلسوف جهان نیستم، یکی از مستعدترین افراد این حوزه هستم. بنابراین انتظار دارم هنگام ورود به کلاس، مورد تشویق و تحسین قرار بگیرم. بدیهی است وی در حال کم‌ارزش‌گذاری خود است؛ اما نمی‌توان او را فردی متواضع دانست. برعکس، کسی که متواضع است، لازم نیست همیشه خود را کم‌ارزش‌گذاری کند. برای نمونه، دانشجویی را در نظر بگیرید که به دلیل نوشتن مقاله‌ای، برنده جایزه‌ای شده است و هیئت داوران و خبرگزاری‌ها به وی تبریک می‌گویند و اطمینان می‌دهند که مقاله‌اش از هر نظر بهترین مقاله است. او در عین حالی که می‌داند مقاله‌اش بهترین مقاله بوده، با فروتنی و سپاسگزاری، تشویق‌ها و تحسین‌ها را می‌پذیرد. بنابراین کم‌ارزش‌گذاری، نه شرط لازم و نه شرط کافی برای تواضع است. (Maes, 2004: 485)

براساس مطالب فوق، با آنچه درایور به‌عنوان مؤلفه‌های اصلی نظریه خود قرار داده، یعنی کم‌ارزش‌گذاری و تأکید بر عنصر غفلت، نمی‌توان این نظریه را از اشکالات جدی وارد بر آن مصون دانست؛ چراکه در این صورت هم با موارد نقض بسیاری مواجه خواهیم بود که شخص در صورت نبود هر یک از این دو مؤلفه، متواضع خوانده می‌شود و نیز در مواردی، با وجود این دو مؤلفه، متواضع نامیدن فرد، با شهادهای اخلاقی و عرفی ما ناسازگار است.

اشکال دیگر آنکه، مدعای درایور مبنی بر اینکه فضیلت تواضع نتایج مطلوبی در پی دارد، چندان

مسلّم و قطعی نیست؛ از این رو این پرسش که چرا تواضع دارای ارزش اخلاقی است، هنوز پاسخی درخور دریافت نکرده است. لذا مؤلفه‌های فوق، شرط لازم و کافی برای تواضع محسوب نمی‌شوند.

سه. نظریه‌های میل‌محور

اسکیولر به دلیل وجود نقص‌های جدی در دیدگاه‌های پیشین، آنها را نپذیرفته و تعریفی دیگر به شرح زیر از تواضع ارائه داده است: کسی را می‌توان حقیقتاً متواضع دانست که اهمیت نمی‌دهد دیگران تحت‌تأثیر دستاوردهای او قرار گرفته‌اند یا نه. (Schueler, 1997: 478)

او در توضیح دیدگاه خود می‌گوید چنین فردی خواست و آرزوی این را ندارد که دیگران تحت‌تأثیر موفقیت‌ها و دستاوردهای او قرار بگیرند، اما آیا معنای این سخن آن نیست که چنین فردی به دلیل اهمیت ندادن به ارزیابی مردم، فردی آشفته و خودبزرگ‌بین است؟ اسکیولر برای پاسخ دادن به این پرسش، شرط دیگری را برای تواضع در نظر می‌گیرد و آن اینکه: اگر فردی بخواهد متصف به وصف تواضع باشد، باید دارای دستاوردها و موفقیت‌های واقعی و ناب (حداقل یک موفقیت) نیز باشد. شخصی که خودبزرگ‌بین است، معمولاً موفقیت ناب و واقعی ندارد. بنابراین تواضع از نظر اسکیولر حداقل دارای دو مؤلفه بنیادین است:

الف) داشتن دستاوردها و موفقیت‌های واقعی و اصیل (حداقل یک موفقیت).

ب) اهمیت ندادن شخص به اینکه آیا مردم به سبب موفقیت‌هایش، ارزیابی بالایی از او دارند یا نه. (Ibid: 479)

اسکیولر در ادامه، مؤلفه دیگری را نیز می‌افزاید و آن لزوم آگاهی شخص از دستاوردها و موفقیت‌های خویش است. از نظر وی، بچه روستایی که معمولاً از روی نرده‌ها و حصارهای بلند می‌پرد و این کار خودش را چیز مهمی تلقی نمی‌کند، اگر فکر کند همه می‌توانند این کار را انجام دهند و نتواند تشخیص دهد که فقط تعداد کمی از مردم - مثلاً قهرمانان المپیک - قادرند از حصارهایی به این بلندی بپرند، متواضع محسوب نمی‌شود، زیرا وی از دستاوردها و موفقیت‌های خود آگاهی ندارد. (Ibid)

بنابراین علاوه بر دو مؤلفه مذکور، باید مؤلفه سومی را نیز به شرح زیر بر شروط اسکیولر افزود:

ج) آگاهی شخص از دستاوردها و موفقیت‌های خود.

ویژگی این دیدگاه آن است که شرایط تواضع واقعی را تأمین می‌نماید و فرد را در دام تواضع تصنعی گرفتار نمی‌کند؛ به این معنا که فرد متواضع با وجود آنکه می‌داند چه دستاوردهای عظیم و بزرگی دارد، نسبت به ارزیابی مردم بی‌توجه است.

اشکال این نظریه آن است که ما هیچ دلیلی نداریم که صرف خوشحالی فردی به دلیل تشویق و

تبریک دیگران نشانه عدم تواضع او باشد؛ همان‌طور که صرف اعتنا نکردن و اهمیت ندادن به ارزیابی و نظر دیگران سبب نمی‌شود که شخص متواضع نامیده شود. بنابراین بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به ارزیابی دیگران در تواضع، نه شرط لازم است و نه شرط کافی.

مایکل ریج^۱ از یک تفسیر تعدیل‌شده نظریه اسکیولر دفاع کرده، می‌گوید: متواضع شخصی نیست که به ارزیابی دیگران بی‌اعتنا باشد؛ بلکه اهمیت اندکی برای آن قائل است. از این‌رو به نظر می‌رسد برای اتصاف به فضیلت تواضع، کم اهمیت دادن - نه بی‌اعتنایی کامل - به دستاوردها، امر ارزشمندی باشد. (Maes, 2004: 488)

به نظر می‌رسد جرح و تعدیل مایکل ریج نیز این نظریه را مصون از اشکالات وارد بر آن نمی‌کند؛ زیرا با تجربیات ما سازگاری ندارد و بسیاری از افراد متواضع با آنکه خواستار ارج و احترامی از سوی دیگران نیستند، در عمل از تبریک و تحسین دیگران بسیار خوشحال می‌شوند و اهمیت زیادی به آن می‌دهند. بنابراین پرسش اصلی در این باب آن نیست که چه مقدار باید به ارزیابی و نظر دیگران اهمیت داد؛ بلکه پرسش آن است که در مقابل ارج و احترام دیگران باید چگونه رفتار کرد؟ این سؤال از سوی ریج بی‌پاسخ مانده است. (Ibid)

در دفاع از مؤلفه دوم دیدگاه اسکیولر (اهمیت ندادن به ارزیابی دیگران) باید گفت اگر مراد وی از این مؤلفه، «بشرط لا» باشد، به این معنا که شخص متواضع به‌طور سلبی هیچ‌گونه اهمیتی به ارزیابی دیگران ندهد و آنها را طرد کند، در این صورت اشکال فوق به نظریه وی وارد خواهد بود؛ اما اگر مقصود او از این مؤلفه «لا بشرط» لحاظ شود، در این صورت اشکال وارد نخواهد بود؛ زیرا در این حالت، شخص متواضع آرزومند تحسین و تمجید دیگران نیست؛ گرچه امکان دارد تحسین دیگران سبب خوشحالی و انبساط خاطر وی گردد.

چهار. نظریه مبتنی بر عدم تقارن^۲

هر یک از نظریات سه‌گانه فوق، به وجهی از وجوه فضیلت «تواضع» توجه کرده و آن را مبنای تعریف خود از آن قرار داده و از وجه یا وجوهی دیگر غفلت کرده‌اند. نظریاتی که ویژگی اصلی تواضع را کم‌ارزش‌گذاری دانسته‌اند، تعریفی جامع و مانع از این فضیلت ارائه نداده‌اند. همچنین نظریاتی که دربردارنده باوری غیر واقعی از خود بوده یا مبتنی بر غفلت هستند، نمی‌توانند پاسخی شایسته برای این پرسش که چرا تواضع یک فضیلت است، فراهم کنند؛ اما نظریات افرادی چون فلنگان، استیتمن و بن زیو

1. Michael Ridge.

2. Asymmetry.

که در نهایت تواضع را به نوعی معرفت و درک درست و دقیق از خود یا عدم ارزیابی زیاد از خود برمی‌گردانند، در پاسخ به این سؤال موفق بوده، قادر به تبیین اهمیت تواضع هستند. هانس مائس معتقد است آنچه به‌عنوان مزیتی در تفسیر اخیر از تواضع به نظر می‌رسد، نقطه ضعفی برای این دیدگاه محسوب می‌شود؛ زیرا آنها اگرچه ممکن است ارزشمندی تواضع را تبیین کنند، در ارائه اینکه چه چیزی برای تواضع ضروری است، موفق عمل نکرده‌اند. از نظر مائس، آنچه برای تواضع ضروری شمرده می‌شود، نوعی عدم تقارن میان خود و دیگری است؛ عدم تقارن میان آنچه یک فرد می‌تواند درباره خود بگوید یا فکر کند و بین آنچه او می‌تواند درباره دیگری بگوید یا فکر کند. فلنگان و دیگر نویسندگان مذکور، دیدگاه بنیادی یکسانی دارند و در نتیجه قادر به تبیین عدم تقارن موجود در تواضع نیستند. اینکه فیلسوفی پس از یک سخنرانی پرشور بگوید اکنون من مستحق تشویق و ابراز احساسات گرم هستم، چون سخنرانی امشب من واقعاً خوب و کامل بود، از نظر افرادی همچون اسکیولر غیر متواضعانه و زنده است؛ درحالی که گفتن این جمله که شما مستحق تشویق و ابراز احساسات گرم هستید، به همان اندازه نامناسب نیست؛ چراکه پس از یک سخنرانی فوق‌العاده، تشویق گرم و پرشور امری مطلوب است. (Maes, 2004: 489)

بنابراین یک جمله، هم می‌تواند مناسب باشد و هم نامناسب؛ بسته به اینکه شخص آن را درباره خود بگوید یا دیگران در مورد او بگویند؛ این همان عدم تقارنی است که دیگر صاحب‌نظران از آن غفلت کرده‌اند. درباره اینکه چه چیزی یک منش را به فضیلت تبدیل می‌کند یا چه چیزی فضیلت را ارزشمند و قابل تحسین می‌کند، مباحث زیادی مطرح شده است؛ اما این مباحث در خصوص تواضع، صبغه‌ای فلسفی‌تر به خود گرفته است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد ساختار فضیلت تواضع مسئله‌ساز است؛ چراکه ساختار نامتقارن آن، تواضع را به‌عنوان یک فضیلت - نسبت به فضایل دیگری همچون نیکوکاری و سپاسگزاری - با ابهام مواجه کرده است و سبب شده درک ماهیت آن با دشواری روبه‌رو شود. در حقیقت این اندیشمندان که برای توجیه ارزشمندی تواضع آن را مبتنی بر داشتن تصویر دقیق و درست از خود می‌دانند، از جنبه اصلی و ساختار غیر متقارن آن غفلت کرده‌اند. (Ibid: 490) در واقع فرد متواضع کسی است که به این ساختار نامتقارن در ریشه تواضع توجه کند؛ اما فرد غیر متواضع آن را نقض می‌کند.

ویلیامز نیز معتقد است شخص متواضع هرگز تحت عنوان تواضع عمل نمی‌کند. (Williams, 1993: 10) مائس در تفسیر این سخن ویلیامز می‌گوید فرد متواضع طبیعتاً تواضع خود را اعلام نکرده، خود را متواضع نمی‌نامد؛ زیرا این امری خودمتناقض است. (Maes, 2004: 495)

اشکال این نظریه آن است که مائس در بیان مؤلفه ضروری برای تواضع (عدم تقارن) به تبیین ماهیت تواضع نپرداخته و تنها آن را به وصفی خارج از ذات توصیف کرده است؛ به این معنا که تواضع

به‌عنوان صفتی درونی^۱ باید در خودِ شخص متواضع وجود داشته باشد؛ حال آنکه مائس با بیان عدم تقارن، این وصف را از خودِ شخص متواضع خارج کرده، به دیگری مستند می‌سازد و ویژگی شخص متواضع را مسکوت می‌گذارد. برای نمونه، وی معتقد است اگر فردی در باب دستاوردهای بزرگ خود داوری‌ای داشته باشد یا آن را بازگو کند، نمی‌توان او را متواضع دانست؛ درحالی‌که اگر همین داوری از سوی شخص دیگری در مورد او انجام شود، مناسب و متواضعانه است. اشکال سخن مائس آن است که مؤلفه بنیادین وی برای تواضع، نه جامع است و نه مانع؛ به این معنا که امکان دارد فرد هنگام داوری در مورد خود، حالت درونی متکبرانه‌ای نداشته باشد؛ اما در هنگامی که دیگری در مورد وی داوری می‌کند، حالتی متکبرانه و غیرمتواضعانه داشته باشد.

نظریه میل‌باور (نظریه مختار)

بررسی آرای فیلسوفان غربی معاصر نشان داد هریک از دیدگاه‌های مذکور دارای اشکالاتی جدی است. از نظر مؤلفان، نظریه قابل دفاع در باب تواضع باید علاوه بر جامع و مانع بودن، توضیح دهد که چرا تواضع یک «فضیلت» است. به نظر می‌آید با تلفیق و ترکیب برخی از مؤلفه‌های موجود در تعاریف فوق، بتوان به موضعی قابل دفاع‌تر دست یافت. پیش از پرداختن به دیدگاه مختار، تذکر دو نکته ضروری است؛ نخست آنکه یکی از علل عمده ضعف دیدگاه‌های مذکور، تکیه بر نوعی تقلیل‌گرایی افراطی است، به این معنا که صاحبان این نظریات تلاش کرده‌اند ویژگی‌های فضیلت تواضع را در مبنای واحدی منحصر کنند، حال آنکه این تقلیل‌گرایی، مبنایی منطقی ندارد. دیگر آنکه در تقریر نظریه مختار، توجه به اینکه فضیلت تواضع، امری نفسانی و از مقوله اوصاف درونی است، می‌تواند راهگشا باشد.

در تبیین نظریه مختار ابتدا باید میان تواضع نسبت به خداوند و تواضع نسبت به بندگان تمایز نهاد. در تواضع بندگان نسبت به خداوند، پیچیدگی چندانی به چشم نمی‌خورد؛ چراکه در این بخش از بحث - همان‌طور که متفکران مسلمان و نیز بزرگان مسیحیت بر آن تأکید دارند - تمام کمالات و دستاوردهای انسان از آن خداوند است و آدمی از خود چیزی ندارد و لذا جایی برای فخرفروشی انسان در برابر خداوند باقی نمی‌ماند؛ اما تبیین تواضع انسان‌ها نسبت به هم، نیازمند تأمل و دقت بیشتری است. به نظر می‌رسد با تلفیق دو دیدگاه باورمحور و میل‌محور می‌توان مؤلفه‌های بنیادین تواضع را به دست آورد. از همین‌روی نظریه مختار را می‌توان نظریه میل‌باور نامید. مؤلفه‌های اساسی این نظریه عبارتند از:

۱. باور به داشتن کمال و دستاوردی خاص؛

1. Character trait.

۲. عدم تمایل درونی به تحسین و بزرگداشت از سوی دیگران.

در توضیح مؤلفه اول باید گفت تواضع هنگامی معنا می‌یابد که شخص متواضع به داشتن کمالی باور داشته باشد، خواه این باور درست باشد یا نادرست. در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که چگونه شخصی که صرفاً «گمان» می‌کند دستاورد بزرگی دارد، می‌تواند تواضع بورزد، حال آنکه تواضع صفت کسی است که «واقعاً» برتری‌ای نسبت به دیگران داشته باشد؛ اما این برتری در حالات درونی و نیز رفتار او تغییری ایجاد نکند؟ در پاسخ می‌توان گفت گمان چنین شخصی، زمینه تکبر و خودبزرگ‌بینی را برای او فراهم می‌کند، حال اگر این فرد تمایلی درونی نسبت به تحسین و بزرگداشت از سوی دیگران نداشته باشد، می‌توان او را متواضع نامید. در باب مؤلفه دوم نیز صرف‌نظر از اینکه این باور صادق است یا کاذب، شخص متواضع نباید اهمیت دهد که دیگران او را چگونه ارزیابی می‌کنند و انتظار تحسین و تمجید از سوی دیگران را نداشته باشد و نیز این ارزیابی مثبت دیگران در انگاره عاطفی وی از خود تغییری ایجاد نکند. همان‌طور که در دفاع از نظریه اسکیولر بیان شد، اهمیت ندادن به ارزیابی دیگران، «لا بشرط» لحاظ شده، نه «بشرط لا». از همین‌رو، نظریه مختار از اشکالات وارد بر نظریه میل‌محور مصون خواهد بود.

نتیجه

فیلسوفان اخلاق غربی در جهان معاصر درخصوص ماهیت تواضع و اینکه چرا تواضع یک فضیلت محسوب می‌شود و ویژگی و مؤلفه بنیادین آن کدام است، تفاسیر متفاوتی را ارائه کرده‌اند. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از مؤلفه‌های اساسی طرح‌شده از سوی صاحبان این نظریات - اعم از کم‌ارزش‌گذاری، بیش از حد واقعی ارزش‌گذاری نکردن، غفلت از دستاوردهای خود، اهمیت ندادن به ارزیابی دیگران یا کمتر اهمیت دادن و ... - نه شرط لازم برای تواضع است و نه شرط کافی؛ چراکه علاوه بر وجود موارد نقض، هر یک از این تعاریف با اشکالاتی مواجه است. نکته قابل توجه آن است که برخی از این نظریات، از جمله نظریه درایور نمی‌تواند برای این سؤال که چرا تواضع یک فضیلت است، پاسخی درخور ارائه دهد؛ درحالی‌که نظریاتی که تواضع را با نوعی معرفت دقیق و درست از خود شخص تعریف می‌کنند، قادرند تبیینی مناسب برای اهمیت تواضع و فضیلت بودن آن ارائه دهند. گرچه به نظر می‌رسد برابر دانستن تواضع با داشتن یک تصویر دقیق از خود، ممکن است ارزشمندی تواضع را تبیین کند، این نظریه در ارائه اینکه چه چیزی برای تواضع ضروری است، موفق عمل نمی‌کند. به نظر می‌رسد نظریه مختار (نظریه میل‌باور) هر دو شرط یک نظریه مقبول را داراست؛ به این معنا که هم جامع و مانع است و هم می‌تواند توجیه مناسبی برای فضیلت بودن تواضع فراهم آورد.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس.
۳. اسپینوزا، باروخ، ۱۳۷۶، *اخلاق*، ترجمه محسن جهانگیری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲.
۴. کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۳، *فلسفه فضیلت*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش و نگار، چ ۲.
۵. نیچه، فردریش، ۱۳۸۶، *غروب بت‌ها*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگه، چ ۴.
6. Allnoft, Fritz, 2010, "What is Modesty", *International Journal of Applied Philosophy*, 23: 2. Western Michigan University.
7. Ben-Ze,ew, Aaron, 1993, "The Virtue Of Modesty", *American Philosophical Quarterly*, Vol. 30, No. 3 , University of Illinois Press.
8. Devettere, Raymond J. 2002, *Introduction to Virtue Ethics: Insights of the Ancient Greeks*, Georgetown University Press.
9. Driver, Julia, 1999, "Modesty and Ignorance", *Ethics*, Vol. 109, No. 4 ,The University of chicago Press.
10. Foot, Philippa, 2009, *Virtues And Vices*, Oxford University Press.
11. Maes, Hans, 2004, "Modesty, Asymmetry And Hypocrisy", *The Journal of Value Inquiry*, 38: 485 - 497, Springer (Online).
12. Richards, Norvin, 2001, "Humility", In: Becker, Lawrence. C. & Becker, Charlotte. B, *Encyclopedia of Ethics*, Routledge Press.
13. Schueler, G.F, 1997, "Why Modesty is a Virtue", *Ethics*, Vol. 107, No. 3, the University of Chicago Press.
14. Smith, Nicholas. D, 2008, "Modesty: A Contextual Account", *Proceedings And Addresses of The American Philosophical Association*, Vol. 82, No. 2, American PhilosoPhical Association.
15. Statman, Daniel, 1992, "Modesty, Pride and Realistic Self-Assessment", *The Philosophical Quarterly*, Vol. 42, No. 169, Oxford press.
16. Taylor, Richard, 2002, *Virtue Ethics: An Introduction*, Prometheus Books.
17. Williams, Bernard, 1993, *Ethics And Limits of Philosophy*, Harvard University press.

مقارنة تطبيقية بين نظرية «المراقب المثالي» في ما وراء الأخلاق ونظرية «الأمر الإلهي»

Archive of SID

عطية خردمند^١ / ميثم توكلی بینا

خلاصة: نظريتا «المراقب المثالي» و «الأمر الإلهي» نظريتان استدلاليتان و طوعيتان. استناداً إلى نظرية «المراقب المثالي» الحقائق الأخلاقية تُعرّف و تكتسب معناها على أساس رؤى المراقبين المثاليين الافتراضيين. و على هذا يقوم بناء هذه النظريات على مبدأ نفى الحقائق الأخلاقية المستقلة. و هذا ما يعنى انكار الحقائق الأخلاقية المستقلة والبدئية التي يكشفها العقل، و تُعتبر الحقيقة الأخلاقية من صنع ما يهواه/ أو لا يهواه المراقب المثالي. و لهذا السبب هؤلاء المراقبون أنفسهم يفتقرون إلى الفضائل الأخلاقية المستقلة، و هم في أحكامهم الأخلاقية غير ملزمين برعاية أى من المبادئ والقيم الأخلاقية. و نظرية الأمر الإلهي ذات أفهام متعددة، و نظرية المراقب المثالي بمتبنياتها ماوراء أخلاقية مشابهة تماماً لبعض أنواع نظرية الأمر الإلهي. و في هذا المضمار يبرز إلى العيان بكل وضوح التطابق بين ماهية نظريات المراقب المثالي والأمر الإلهي عند الاشاعرة. حتى يبدو ان نظرية المراقب المثالي هي ذات نظرية الاشاعرة التي تجلّت على شكل لا بشرط بالنسبة إلى وجود أو عدم المراقبين المثاليين في ثوب غير ديني. يرمى هذا البحث من خلال الطرح والمقارنة بين هاتين النظريتين إلى معرفة انعكاسات تطابقهما من حيث الماهية. الألفاظ المفتاحية: المراقب المثالي، الأمر الإلهي، ماوراء الأخلاق، فلسفة الأخلاق، الحقائق الأخلاقية، الأخلاق الدينية.

اسلوب قياس مدى اعتبار صدور الاحاديث العرفانية والأخلاقية؛ تحليل خطاب اسلوب كتاب سر الاسراء، نموذجاً

مصطفى همداني^٣

خلاصة: بحثنا هذا يسلط الضوء على كتاب سر الاسراء في شرح حديث المعراج، تأليف آية الله سعادة پرور، ويرمى من خلال تحليل مغزى قسم من مقدّمة هذا الكتاب، إلى تقديم رؤية حول الاسلوب الذي سار عليه هذا الكتاب في دراسة سند الحديث المذكور. الهدف من هذا البحث دراسة نموذج الطرح الخاص للمؤلف في تحقيق و تقصي سند حديث المعراج لأجل التوصل إلى الجانب الخفي من هذا الطرح، ثم التوصل إلى كشف الجوانب المنهجية لهذا الكتاب باسلوب فوق منهجي. و اخيراً و باعتماد هذه الحالة الخاصة يتم بشكل منهجي تبين الضرورات الخاصة لتقصي سند الاحاديث العرفانية والأخلاقية باعتباره «نموذجاً عاماً». الاطار النظري الذي أجرى هذا البحث فيه هو نظريات العلوم الثلاثة: اصول الاستنباط، والرجال، و دراية الحديث. ومنهجه في البحث مزجى بين تحليل الطرح والاسلوب المكتبي، و نوع البحث من النوع الوصفي التحليلي وفقاً لمورد البحث. كانت نتائج تحليل الطرح عبارة عما يلي: الكشف عن البنى الأساسية العلمية والفنية لهذا الكتاب، و كذلك اعتماد المؤلف لمجموعة واسعة من الأساليب المتداولة في بحث السند؛ أي البحوث الاصولية، و علم الدراية، و علم رجال سند الحديث، و كذلك اتباع ثلاثة أساليب اخرى على أساس مناهج العقل، والكتاب، والسنة، التي هي عبارة عن: عرض الحديث على القرآن الكريم، و عرض الحديث على الاحاديث الاخرى، و كسب اعتبار الحديث بالاستعانة بأراء ذوي الاختصاص (اهل الخبرة في البحوث العرفانية والبحوث الأخلاقية). الألفاظ المفتاحية: سند الحديث المعراج، سر الاسراء، تحليل الخطاب، حجّية الصدور.

١. طالبة دكتوراه في فلسفة الأخلاق، جامعة قم.

٢. استاذ مساعد في مؤسسة بحوث الحكمة و الفلسفة في ايران.

٣. خريج مرحلة البحث الخارج في الحوزة العلمية في قم.

maysam.tavakoli@gmail.com

ma13577ma@gmail.com

أهمية التعلّم الضمني وغير المباشر في تعليم الأخلاق

فاطمة وجداني^١
Archive of SID

خلاصة: كان المنهج العقلي سائداً على مدى سنوات متمادية على أجواء تعليم القيم. وقد أدى التركيز على هذا الجانب وحده والغلو فيه إلى إهمال جانب واسع من أساليب التعلّم الضمني للإنسان واحكامه الأخلاقية الشهودية التي تنشأ منها الكثير من السلوكيات الاخلاقية. القضية التي يتناولها هذا البحث هي: لماذا أساليب التعليم المباشر والاستدلالي في مجال القيم لا يضمن بمفرده تطبيق الأخلاق في سلوك المتعلّمين؟ يبدو ان التعليم المباشر والكلامي للقيم لا يمثل مصدراً للتعلّم الأخلاقي، وليس هذا فحسب، وأما هناك قطاع واسع من جوانب التعلّم تتحقق بصورة ضمنية وفي قالب تجاربه الواقعية. لأجل تمحيص هذه الفرضية جرى بحث وجهات نظر جديدة حول أساليب التعلّم الضمني، والعملية، والادراكات الشهودية، وضمنى. وطبعاً عند المزج والتركيب بين هذين الطريقتين، تجرى معظم أحكامنا وسلوكياتنا الاخلاقية بصورة شهودية. هذه الأحكام تعود جذورها إلى التجارب الأولية في الحياة والعلاقات غير الكلامية للشخص وللبيئة المحيطة، مما نشأ من طريق أساليب التعلّم الضمني. وفي الختام قُدمت أيضاً مقترحات لتحسين فاعلية واداء برامج التعليم الأخلاقي وجعلها أكثر تأثيراً.

الألفاظ المفتاحية: تعليم الأخلاق، المعالجة الضمنية للمعلومات، الإستدلال الأخلاقي، التربية الأخلاقية، بيئة التعلّم.

العبور من الاتجاه الإختزالي في مفهوم «تعليم الأخلاق»

إلى الاتجاه الشمولي في ضوء مكانته في تصنيف الأهداف التعليمية

سكينة سلمان ماهيني^٢ / سيد مهدي سجادي^٣ / هاشم فردانش^٤ / احد فرامرز قراملكي^٥

خلاصة: في أعقاب طرح هذه المسألة «مكانة تعليم الأخلاق في تصنيف الأهداف التعليمية» ما هو دورها في مدى تأثيره؟ وعلى اثر الهواجس المتعلقة بعدم كفاية الأساليب السارية في تعليم الأخلاق وعدم ضمانها لتحقيق الأخلاق في سلوك الأفراد، فقد اخذ هذا البحث بنظر الاعتبار طرح افتراضين مسبقين هما: ١. اخفاق البرامج الراجحة في تعليم الأخلاق يعود سببه إلى عدة عوامل، وشرط النجاح النهائي فيها هو ازالة جميع الموانع في ضوء رؤية شاملة؛ ٢. استناداً إلى المبدأ المنهجي الذي يرهن النجاح في كل عمل بالتصوّر الصحيح عن ذلك العمل، فان أحد أسباب اخفاق أساليب تعليم الأخلاق الراجحة، هو شيوع التصوّرات ذات الاتجاه الإختزالي في تعليم الأخلاق. ثم بعد ذلك أخذت بنظر الاعتبار هذه الفرضية وهي ان تجاهل مكانة تعليم الأخلاق في تصنيف الأهداف التعليمية يؤدي إلى تصورات تنتقص منه. ولذلك جرى ابتداءً تقصي الافكار والتصوّرات الإختزالية الشائعة حول تعليم الأخلاق على أساس التجربة المعاشة واسلوب المشاهدة والمقابلات، وبعد ذلك حاول هذا البحث تقديم تصوّر اشمل في ضوء الحيّز الذي يشغله في تبويب الأهداف التعليمية. وفي ظل هذا البحث وبالتوصّل إلى الفكرة المناسبة، تتضح بعض ضرورات التعليم المؤثر والفاعل للأخلاق. ومن هذه الضرورات نشير إلى تقدّم التربية العاطفية على التربية الأخلاقية، وكذلك الاهتمام بمبدئي تنوع أهداف (الجزئية) تعليم الأخلاق، ومبدأ كثرة مناهج تعليمه.

الألفاظ المفتاحية: التعليم، الأخلاق، تبويب الأهداف التعليمية، المجال العاطفي.

١. دكتوراه في فلسفة التعليم و التربية من جامعة تربية المدرسين و مدرس في جامعة شهيد بهشتي.

f_vodgani@yahoo.com

s.salmanmahini@modares.ac.ir

sajadism@modares.ac.ir

hfardanesh@modares.ac.ir

ghmaleki@ut.ac.ir

٢. طالبة دكتوراه في فلسفة التعليم والتربية من جامعة تربية المدرسين.

٣. استاذ مشارك في جامعة تربية المدرسين.

٤. استاذ مشارك في جامعة تربية المدرسين.

٥. استاذ في جامعة طهران.

تحليل التواضع في ضوء آراء فلاسفة الأخلاق الغربيين المعاصرين

محسن جاهد^١ / سحر كاوندی^٢ / جلیل رحمانی^٣ Archive of SID

خلاصة: من الفضائل المهمة في حقل الأخلاق التواضع، وقد تحدث فلاسفة الأخلاق كثيراً حول طبيعة التواضع والمكوثات التي يتألف منها. يأتي هذا البحث على تبیین وتحليل آراء ونظريات فلاسفة الأخلاق الغربيين المعاصرين. هذه الآراء والنظريات يمكن تقسيمها إلى اربع مجموعات هي: ١. النظرية الايمانية؛ ٢. النظرية القائمة على الغفلة؛ ٣. نظرية الميول والتوجهات؛ ٤. نظرية عدم التقارن. وعند تحليل هذه نظريات يتبين ان البعض منها غير جامعة ولا مانعة. والبعض الآخر يعجز عن اثبات كون التواضع فضيلة. و في الختام استقر الرأي على نظرية الميول والاتجاهات باعتبارها النظرية المختارة، التي يبدو انها تصمد امام المؤاخذات التي تثار ضد هذه المجموعات الاربعة من النظريات الأخلاقية.

الألفاظ المفتاحية: الفضيلة، التواضع، نظرية الميول والتوجهات، النظرية القائمة على الغفلة، النظرية الايمانية، نظرية عدم التقارن، نظرية الإعتقاد بالميول.

تمايز الاداء/اجازة الايذاء: تبیین ونقد لاستدلالات

دانغن، وفوت، وكوئين، وبنّت

شيرزاد پيك حرفه^٤ / فائزة حسینی معصوم^٥

خلاصة: الاداء وتمايزه الثنائي، من احدث قضايا فلسفة الأخلاق، التي تناولها قسم من فلاسفة الأخلاق في العقود الثلاثة الاخيرة. ثنائية الاداء / و اجازة الايذاء واحدة من المميّزات التي طرح فلاسفة مثل الن دانغن، و فيليبيا فوت، و ورن كوئين، و جانتن بنت، استدلالات في قبولها و اثبات عدم جواز اداء الايذاء، ولكنهم واجهوا اعتراضات من مناهضي اتجاه الحد الاكثر. فهؤلاء المعارضين يرون انه و استناداً إلى مبادئ انصار ممارسة المحدودية ضد اداء الايذاء، اداء الايذاء غير جائز، و الاذن به جائز؛ هذا في حين انه و بناءً على مبادئهم في بعض الحالات يكون اذن الايذاء بذات المستوى من عدم الجواز. و على هذا الأساس ينبغي على انصار هذا التمايز اعادة النظر في استدلالاتهم و اجراء قليل من التعديلات عليها، أو عليهم التخلّي عن هذا التمايز. هذا البحث يطرح امثلة من أجل توضيح هذا الموضوع و يقوم بتبيين و تحليل هذه الانتقادات.

الألفاظ المفتاحية: تمايز الأداء/ اجازة الإيذاء، دانغن، فوت، كوئين، بنت.

Jahed.mohsen@znu.ac.ir

١. استاذ مشارك في قسم الفلسفة، جامعة زنجان.

٢. استاذة مشاركة في قسم الفلسفة، جامعة زنجان.

٣. ماجستير في الأخلاق جامعة زنجان.

shirzad.peik@gmail.com

٤. استاذ مساعد في قسم الفلسفة، جامعة الإمام الخميني الدولية.

faezeh.hm@gmail.com

٥. ماجستير في فلسفة الأخلاق، خبير بحوث في مؤسسة بحوث الحكمة و الفلسفة في ايران.

العلاقة بين العلم والعمل من منظور ابن عربي والامام الخميني

Archive of SID

(الفوارق بين العلم الحسولي والعلم الشهودي نموذجاً)

مهديه السادات مستقيمي^١ / حديثه عسگری^٢

خلاصة: رغم العلاقة التمهيدية بين العلم الحسولي والعمل، واعتباره شرطاً ملازماً له، ولكنه لا يحظى بالقدرة الكافية ليكون ضماناً قطعية للعمل. إن تبيين وظيفة العلم الحسولي المتأاتي من القوى المختلفة للنفس وتحليل مكانته في مبادئ وعملية اداء العمل، يكشف إلى حد ما عن سبب الفجوة الفاصلة بين النظري والعمل. و في مقابل ذلك تكون المعرفة الشهودية ذات تأثير اعمق العلم الحسولي في ضمانه العمل، و كلما ازدادت درجات المعرفة الشهودية، تقلّ احتمالات مخالفة العمل لهذه المعرفة. في هذا البحث، من بعد تعريف العلم والعمل و بيان اقسامهما من وجهة نظر ابن عربي والامام الخميني، تجرى مقارنة بين مدى تأثير العلم الحسولي والشهودي في العمل.

الألفاظ المفتاحية: العلم الحسولي، العلم الشهودي، العمل، الإمام الخميني، ابن عربي.

الاصول الأخلاقية في التعامل مع المتهم

في السيرة القضائية للإمام علي عليه السلام

سيد روح الله پرهيزكاري^٣

خلاصة: الامور الجزائية ذات طابع عمومي، و على الاقل أحد طرفي القضية هو الحكومة، و حتى في الحالات التي يكون فيها شاكٍ خاص، فان الحكومة هي التي ترى من حقها بل من واجبها التدخل و ممارسة حاكميتها و تقوم بمحاكمة المتهمين و معاقبة المجرمين. و على هذا الأساس يكون هناك نوع من العلاقة بين المتهم والحكومة. في السيرة القضائية للإمام امير المؤمنين عليه السلام نلاحظ رعاية امور تخصّ المتهمين مما يمكن اعتباره من جملة حقوق المتهمين في السيرة القضائية للإمام علي عليه السلام ويمكن ان تُطرح في قالب اصول (مطلقة، و نسبية، و سلبية) الأخلاق و اسلوب التعامل مع المتهمين، في سيرته. و في بعض الحالات نلاحظ وجود نقض لاصول مثل أصل عدم التجسس، و يأتي ذلك من اجل مصلحة اكبر - و من ذلك مثلاً تجسسه على عمّاله و ولاته بقصد مراقبة أعمالهم والكشف عما يحتمل أن يصدر منهم من خيانة أو أخطاء.

الألفاظ المفتاحية: السيرة القضائية، الأخلاق القضائي، المتهم، المجرم، الجُنح، الاصول الأخلاقية،

الإمام علي عليه السلام.

١. عضو الهيئة العلمية في جامعة قم.

٢. ماجستير في فرع الفلسفة و الكلام.

٣. خريج الحوزة العلمية و طالب دكتوراه في تدريس المعارف الإسلامي، فرع التاريخ و الحضارة الإسلامية.

Ha_asgari90@yahoo.com

sr.parhizkari@gmail.com